

بسم الله الرحمن الرحيم

معرفة المهدى

جلسه دوازدهم

سوره مبارکه هود آیه ۱۲۰ و سوره مبارکه فرقان آیه ۳۲ را بیاورید. اول آیه ۳۲ سوره مبارکه فرقان را ببینیم. آیه ۳۰ دارد که «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» این همان آیه معروف است. اینها این قرآن را... یعنی شکایت پیغمبر این است که اینها قرآن را مهجور انتخاب کردند. نه ترکوا هذا القرآن، بلکه قبول کردند که قرآن باشد، ولی معارف قرآن نباشد. نه این که قرآن نمی خوانند یا می خوانند و اینها. اتخاذ کردن درس یک معنای انتخاب کردن هم هست. که بالاخره قرآن می خوانیم و در جامعه قرآن باشد، ماه رمضان قرآن باشد، - البته همین خواندنش هم به هر جهت یک لطفی است - ولی آن پیام های اصلی و سرش در جامعه پیاده نشود. «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا» این جواری ما اصلا برای هر نبی عدو قرار می دهیم و دشمن قرار می دهیم. به عنوان یک چیزی که حالا عرض خواهم کرد منظورم چیست. ما در مسیر هدایت پیغمبران شروع می کنیم دشمن قرار دادن، کأنه ما در این قضیه آن هدایت را در این دشمنی ها داریم بیشتر می کنیم. وقتی عبارت با کفی بربک... می آید یعنی خدا آن جا هدایتش را دارد ویژه تر می کند. کی؟ در وقتی که جعلنا لكل نبی عدوا من المجرمین. وقتی این عدوا من المجرمین می آیند تازه هدایت می رود بالاتر. یعنی سطح هدایت افزوده می شود به واسطه وجود دشمنی ها. که حالا این بحث را داشته باشید تا ... «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» کفار می گویند چرا این به صورت یک جمله واحده ای، به صورت یک مجموع واحدی یکهو قُلِّبَهُ نيفتاد پایین؟ چرا به این صورت تدریجی آمد؟ کنار این حوادث آمد؟ و همه اینها. این کار را ما کردیم تا قلب تو تثبیت شود و این را به ترتیل - که حالا معنای ترتیل یعنی خوانش کنار صحنه ها با تانی و پیامرسانی و و اینها - نازل کردیم. ما این را به صورت جمله واحده ای نازل نکردیم. بله آن چیزی که به صورت جمله واحده است، چیزی است که پیغمبر گرفته آن را، که در شب قدر هم امام آن جمله واحده را می گیرد. اما آن چیزی که مد نظر هست، یعنی همین جواری یکهو یک دانه کتاب بیاید. بعد معلوم می شود این لثبت به فوادک یکی از ابعاد مهمش، داستان پیغمبران است.

که کنار حوادث بیاید خرد خرد و ذره ذره، تا قلب پیغمبر تثبیت شود و به واسطه تثبیت قلب پیغمبر، تثبیت قلوب مومنین شود. این تثبیت پیغمبر چیزی است که در این آیه آمده.

حالا برویم سراغ سوره هود آیه ۱۲۰. بعدا ارتباط این آیات با بحثمان را عرض می‌کنم. سوره هود، سوره‌ای است که داستان پیغمبران است. چندین سوره هست که داستانی پیغمبران است. یکی اعراف است، یکی هود، یکی شعراء و ... که مفصل و مرتب داستان‌های انبیا آمده و هر سوره با یک برش خاصی هم آمده. آیه ۱۲۰ را نگاه کنید. وقتی که داستان‌های پیغمبران را نقل می‌کند، می‌گوید «وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» ما همه این‌ها را برای تو گفتیم از انبیا رسل، آن چیزی که قلب تو تثبیت شود. تو آن فهمت، قلبت، دلت، درکت تثبیت شود. در این به تو حقیقت آمد. یعنی آن مایه اصلی که از آسمان می‌آید. آن بُعد آسمانی‌اش آمد. جاءک فی هذه الحق، آن سرگذشت‌های حق آمد، همه داستان‌ها اگر داستان درستی باشد، به حسب ظاهر حق است. اما نه. این جا وقتی که می‌گوید جاءک فی هذه الحق، که در بحث حق و باطل یک بحث جدی و مهمی است، این معنی‌اش همین است که أنزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها، آن آیه سوره رعد که آخرش می‌شود كذلك يضرب الله الحق و الباطل، آن بُعد آسمانی که من جلسات گذشته هم چند بار عرض کردم... ما یک بعد بشری داریم که مثار کثرات است. یعنی مشمول عرفیات، مشمول زمان، مشمول مکان، مشمول همه این چیزها می‌شود. و اتفاقا دست گذاشتن به این بعد بشری لَجَنَى، یعنی بعد بشری من صلصال من حمإ مسنون. این بعد، بعد زمینی حیوانی این جور، می‌شود بعد بشری ما. و اتفاقا مثار، به معنای این که محل إثاره و انقلاب، کثرت است. و اگر شما بتوانید از بعد بشری به بعد روحی، که فنفخت فیه من روحی فوقعوا له ساجدین، به این بعد دست پیدا کنید، یعنی از بعد بشری‌تان فاصله بگیرید، به بعد تجرد روحی‌تان دست پیدا کنید، به ابعاد دیگری از خودتان دست پیدا می‌کنید که نه تنها آن مثار کثرت نیست، مثار وحدت است. یعنی همین بعد فطری است. موجب اتحاد است. این کلماتی که می‌گویم، کار دارم باهاش. و موجب ورود در معادلات دیگری است که مربوط به تجردهای برزخی است. یعنی تجردهای روحی. این همان بعدی است که زمان نمی‌شناسد، مکان نمی‌شناسد. ما هی اصرار داریم که ورود به این ناحیه، که مثل ورود به قیامت است که اصلا بحث ما همین جوری شروع شد، که بعد روحی شما ورود به قیامت می‌کند، وگرنه این تن را که، بعد بشری‌تان را باید مثل یک لباسی بکنید بپندازید دور. که اصلا بحث استعداد مرگ، یعنی شما بروید در بعد روحی. به بعد روحانی‌تان بپردازید. و به

آن بعد برسید. آن بعد دیگر زمان امام حسین و امیرالمومنین و اینها ندارد. واقعا آن اینجوری است که شما در زمان... عرض کردم در جلسات گذشته، یعنی نسبتی که شما به امیرالمومنین دارید، با نسبتی که آن زمان با امیرالمومنین داشتند هیچ تفاوتی ندارد. هیچ یعنی هیچ! کلمه اش هیچ است! هیچ تفاوتی ندارد. در روایات نهج البلاغه هم همین است که فقد شهدنا، حتما با ما بوده. دسترسی به آن بعد یک لطف بزرگ الهی است برای کسی. که انسان در حقیقت از این بعد بشری خودش فاصله بگیرد، به آن بعد خودش برسد. و حتی نه تنها فرد، بلکه جامعه به آن بعد خودش برسد. آن موقع جاءک فی هذه الحق می خواهد بگوید من آن بعد را دارم می گویم. جاءک فی هذه الحق، بعد آسمانی قضیه است. نه این که من دارم حق می گویم، یعنی این که داستانم واقعی است. منظور این نیست. جاءک فی هذه الحق، حق این آمد پیش تو، در این داستان هایی که من گفتم. یعنی داستان از بعد آسمانی و ثابتش گفتم. از بعد سنتش گفتم. نه از بعد بشریتش. برای همین است که یک داستانی می گویم، داستان هایی که گفتم همه اش اشاره به ثوابت می کند. برای همین است که وقتی اشاره به ثوابت می کند، ما ثابت به فوادک می شود، دل تو را تثبیت می کند. چون که دیگر زمان و مکان ندارد که این داستان ها. این داستان یک داستان است. که من دارم همان را می گویم. و موعظه و ذکری للمومنین، برای مومنین هم همین است. یعنی آن ها هم موعظه می شوند، وعظ می شوند، متذکر می شوند، معلوم است به داشته های خودشان باز دوباره واقف می شوند، خلاصه همان که دارند...

اشاره مستمعین به فراعصری و فرامصری

بله همین فراعصری و فرامصری. اصلا ببینید یکی از رموز قوانین الهی که اصلا قدرت ماندگاری دارد، بسیاری. مگر عده ای از قوانین الهی هست که به عرفیات و فلان و اینها ارتباط پیدا کرده. ولی قوانین الهی رمز ماندگاری اش این است که علی رغم شمول، به اختصاصات توجه شده. این یعنی چه؟ این یک بحث مهمی است. بگذارید من یک پنج دقیقه در پرانتز بگویم. خیلی بحث مهمی است.

الان در مجلس هم این مسئله جزء مسائل است. هر موقع شما قانون را می خواهید شامل کنید و عام کنید، اختصاصات فراموش می شود. یعنی یک قانون را از دو نفر بکنید ده نفر، از ده نفر یکهو بکنید استان، استان را بکنید کشور، هی مجبورید اختصاصات را بگذارید کنار. می رسید به قوانینی که به مشترکات اندکی در کل چیز می رسد. چون که هی اختصاصات آدم ها را مجبور شدید نادیده بگیرید،

اختصاصات استان‌ها را نادیده بگیرید، اختصاصات عرفیات و زبان‌ها و فلان همه را نادیده بگیرید، با نادیده گرفتن تمام این اختصاصات شما یک قانونی می‌گذارید که می‌خواهید جامعه را با آن اداره کنید. لذا به یک بعدهای مشترک اندکی می‌رسد که آن‌ها را باید شما بکنید قانون. که اصلا یک بحث جدی در مجلس و قوه قضاییه همین این است که ما یک قانون برای کشور بگذاریم، این درست است؟ یا ما مجالس استانی باید داشته باشیم؟ قوانین یک مقدار خردتر باید باشد؟ اختصاصات و ویژگی‌ها در نظر گرفته شود؟ و آیا وحدت رویه قضایی درست است در کشور یا نه؟ و همه این بحث‌ها. این هم سرش به خاطر این است که شما هرچقدر می‌خواهید شامل بکنید، اختصاصات از بین می‌رود. ولی در قوانین الهی، چون می‌نشیند روی این بعد، هرچقدر شامل می‌کند با اختصاصات است. چون آن روی این بعد می‌نشیند. نوعا روی این بعد می‌گوید. لذا چیزی می‌گوید که شامل است. اصلا مثار وحدت است. اصلا مثار کثرت نیست. و از آن بابت بسیاری از جریان زمینی و بشری را کنترل می‌کند. حالا بحثش دیگر خیلی مفصل است. یعنی یک بحث قانون‌گزارانه فوق‌العاده‌ای دارد که چرا دین می‌نشیند روی آن بعد، از آن بعد، بعد پایین را کنترل می‌کند. در حقیقت با کنترل بدن‌های برزخی و و آن پایین را کنترل می‌کند. این یک نوع و شیوه‌ای از قانون‌گذاری است. شیوه قانون‌گذاری روح و بدن است. به عبارتی با روح، بدن را کنترل می‌کند. دیگر پرانتز بسته. حالا اگر لازم شد، یک وقت دیگر.

بحثمان این است که جاءک فی هذه الحق و موعظة و ذکری للمومنین. متذکر می‌کند مومنین را، موعظه می‌کند، تثبیت قلب می‌کند و چه. مگر سوره هود چه دارد که دارد این اتفاق را رقم می‌زند؟ نگاه بکنید خودتان داستان پیغمبران را، درش یک سیر واحدی برای پیغمبران دارد. و این که شما بتوانید از بعد... یعنی همه زور ما در این جلسات این بود که خدا این کار را می‌کند. و شما ماجرای غیبت به عنوان کاتالیزوری برای این کار و ماجراهای جنگ‌ها و ماجراهای انبیا و فشرده شدن انبیا و در اضطرار قرار گرفتن انبیا و اقوامشان برای این است که این‌ها از این بعد مثار کثرت، به بعد روحانی دست پیدا کنند. و در آن بعد روحانی هست که معادلات دیگری را... خدا مقهور اسباب خودش نیست. خودش مسبب الاسباب است. یک سری سبب‌های دیگر را رو بکند از جنس قیامتی. باید شخص برسد به حالت قیامتی تا در همین دنیا از جنس قیامتی برایش رو کنند. وگرنه اگر در شرایط عادی باشد می‌بینید که از آن جنس برایش رو نمی‌کنند. از یک جنس معمول و متداول را رو می‌کنند. مثلا داستان نوح را شروع می‌کند. این جاست که من می‌خواهم عرض بکنم بسیار بسیار

اتفاق بزرگی است که روایات ما هم گفته‌اند غیبت، شرایطی را فراهم می‌کند که شخص از بعد ارتباط بدنی با امام فارغ باشد. و افضلیت برای آن دسته آدم‌هایی است که از بعد بدنی خارج می‌شوند. و روایات به این تصریح کرده است. مثلا داستان نوح را شروع می‌کند، از آیات ۲۵. کلا یک تم دارد. این‌ها می‌آیند و یک عده می‌گروند و یک عده مسخره می‌کنند و بعد معلوم است که این‌ها آن‌ها را تحت فشار قرار می‌دهند و آن‌ها توکل می‌کنند... توکل می‌کنند یعنی چه؟ یعنی در این فشارهای عظیمی که کفار، همان که گفتم عدوا من المجرمین و کفی بربک هادیا و نصیرا، فشارهایی که به این‌ها می‌آورند، این‌ها می‌روند در بعد دیگری، در اربیتال دیگری، می‌روند در لایه دیگری، در لایه دیگر یک اتفاق دیگر می‌افتد. در آن جا قواعد بازی عوض می‌شود. کلا تمحیص صورت می‌گیرد، جداسازی صورت می‌گیرد، مومنین می‌آیند صفشان با آن بعد روحانی به همدیگر متصل می‌شود و از آن طرف خدا هم با یک سری معادلات عجیب غریب نجات می‌دهد. فضای نجات در این فضاهای فشرده‌گی است. در این جاها اتفاق می‌افتد. شما می‌بینید که نوح این جور می‌شود و خلاصه آخرش می‌بینید آیه ۴۱ و این‌ها بحثش این است که «وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ جَرَّاهَا وَ مُرْسَاهَا» می‌بینید سوار کشتی‌ای می‌شود... نگویند نوح به ما چه؟ اتفاقا «جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ» «مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ». نوح به ما مربوط است. و الا برای چه داستانش را برای ما می‌گویند؟ ما می‌بریمش در زمان و مکان، داستان از بین می‌رود. «بِسْمِ اللَّهِ جَرَّاهَا وَ مُرْسَاهَا» یعنی چه؟ یعنی یک موتور گذاشته‌اند برای این کشتی به نام بسم الله مجراها. یه لنگر گذاشته‌اند برای این کشتی که کجا بایستد، به نام بسم الله مرساها. موتور این کشتی بر اساس بسم الله مجراها شروع می‌شود، لنگرش هم بر اساس بسم الله مرساها. یعنی این حرکت و سکونش اصلا در قواعد دیگری است. و اتفاقا فضا می‌رود به سمت فضای نجات. این یک قاعده است. شما سختی و مصیبت نباید بخواهید. چون که یک جور گردن‌فرازی و این‌ها درش هست. اما سختی‌ها و مصیبت‌ها چیزی است که فرد و جامعه را می‌سازد. چون طبق آن‌چه که قبلا هم گفتیم، به اندازه طاقت است. باعث می‌شود آن بالقوه‌های درونی او را بالفعل کند. این حتی در جامعه هم همین‌طور است. اصلا این بحث داستان پیغمبران، داستان آن جامعه است. در آن جامعه هم همین‌طور است که شما... باعث می‌شود که اول شخص می‌رود در ابعاد دیگرش، در آن بعد روحی یک ارتباط دیگری دارد. واقعا اگر همین تحریم‌ها نبود، لزومی ندارد آدم تحریم بخواهد، جامعه باید رو به جلو حرکت کند. اصلا یکی از بعدهای اعصاب‌خردکن جامعه مومنین برای کفار همین است. اگر رهایش بکنی، به دلیل این‌که اتصال به جریان حق دارد، پیشروی می‌کند. اگر فشارش بدهی باز دوباره پیشروی می‌کند. چون که همچنین اتفاقی برایش می‌افتد. برای همین است

که یکی از توطئه‌هایی که اساساً می‌شود با جوامع ایمانی کرد، گفتگو و مذاکرات است. من این را اتفاقاً در یک جلسه‌ای گفتم، امیر عبداللہیان بود. گفتم مذاکره یک حربه و ترفند است برای دشمن، قرآن این را می‌گوید. بعد از جلسه آمد به من گفت که این حرفی که زدی خیلی دقیق بود. دقیقاً ما این را دیدیم. مهم‌ترین کاری که با جامعه ایمانی می‌شود کرد همین است. اصلاً فلسفه نزول سوره کافرون همین بوده است. «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) وَلَا أَنْتُمْ عِبُدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ (۴) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ (۶)» که می‌گفتند بنشینیم یک‌جوری با همدیگر حلش کنیم. و اتفاقاً قرآن می‌گوید که «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُؤُا إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» یعنی شیئاً قلیلاً هم شما لزومی ندارد به این‌ها نزدیک شوید. البته می‌دانم این به نظر می‌آید که خیلی بنیادگرایی هست داخلش، که به تثبیت الهی هست که اگر این تثبیت نبود پیغمبر لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُؤُا إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا. که اتفاقاً حالا این جاها باید بفهمیم جایگاه نماز چیست.

حالا با این بحث نماز در این روایت کار داریم. آیه ۱۱۳-۱۱۴ سوره هود را نگاه کنید. «وَلَا تَرْكُؤُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ» این رکون و سازش و تمایل به ظلمه را پیدا نکنیدها. این‌ها شما را وارد دوزخ می‌کنند. آن موقع دیگر از تحت ولایت خارج می‌شوید، دیگر خدا نیست. دیگر خودتان می‌دانید با همین ظلمه‌ای که با آن‌ها می‌نشینید. رکون و تمایل به این‌ها پیدا نکنید. گرفتار آتش می‌شوید. نه در آخرت، که این جا خبری نباشد و در آخرت گرفتار شوید. نه، آتش این جا گرفتارتان می‌کند، آن جا بروز می‌کند. مثل این که در مورد مال یتیم داریم «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا» اگر کسی به ظلم مال یتیم بخورد، همین الان دارد آتش می‌خورد. نه این که بعداً گرفتار آتش می‌شود. نه، او از این بهشت خارج می‌شود، می‌آید در ابعاد دیگری. در ابعاد دیگر وَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ. آن جا دیگر نصرت نمی‌شود. حالا چه کنیم پس؟ «وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبُنَّ السَّيِّئَاتِ ذَٰلِكَ ذِكْرِي لِلذَّكْرِينَ» نماز! سرتان را جای دیگری فرود آورید. نماز این است! نماز آنی است که دارد نماز جمعی... مثلاً یکی از بحث‌هایی که در فلسفه نماز جماعت است، این‌ها را دارم می‌گویم تا راحت‌تر به آن روایت بپردازیم. نماز جماعت یعنی من دارم جماعت خودم را جدا می‌کنم، دارم امام خودم را جدا می‌کنم، شیوه خودم را جدا می‌کنم. نماز جماعت یعنی این. من دارم جریان خودم را بهش سر و شکل می‌دهم. معنی نماز جماعت این است. این همه توصیه به نماز جماعت به خاطر همین است. با امام نماز جماعت یعنی این که در این شبکه امامت، من این طرف قرار گرفتم.

پس داستان پیغمبران همه‌اش همین‌طور است که... خودتان این را نگاه کنید. بعد می‌آید باز می‌رسد به داستان نوح را تمام می‌کند. «قِيلَ يُنوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ أُمِّمٍ مِّن مَّعَكَ وَ أُمَمٍ سَمِعَتْهُمْ ثُمَّ مَجَسَّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۴۸) تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْعَالَمِينَ نُوحيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَقِيبَةَ لِلْمُتَّقِينَ» تو نمی‌دانستی، فاصبر. بعد می‌آید داستان عاد. توصیه‌هایی می‌کند مردم عاد را. هود را فشارش می‌دهند و فلان می‌کنند و او هم توکل می‌کند «إِنِّي تَوَكَّلْتُ» بعدش صفاها جدا می‌شود «وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا». این‌ها جدا می‌شوند، آن‌ها عذاب می‌شوند. بعد می‌رود سراغ ثمود. عین همین مطلب‌ها دارد تکرار می‌شود. باز دوباره این‌ها بیچاره‌اش می‌کنند صالح را، فشارش می‌دهند و... بعد این باعث می‌شود صفاها جداسازی می‌شود، توکل می‌کنند. توکل می‌کنند یعنی کار را واگذار می‌کنند. یعنی می‌روند در یک جریان دیگری که «وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» نه «ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ» دیگر به من ربطی ندارد و این‌ها. بعد باز دوباره «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ مِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ» آن‌ها هم «وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ» که خب صیحه بردشان و فلان. باز دوباره می‌بینید سر موسی همین می‌شود، سر شعیب همین و همین‌طور بقیه پیامبران. این‌ها را می‌گوید آقا این داستان‌هایی که من گفتم «لُنُنِّتْ بِهِ فُؤَادَكَ» برای این که بفهمی این‌جوری است داستان.

گیر داستان مومن و جریان ایمانی این است که رهايش كنى، توسعه پیدا می‌کند، فشارش بدهی بیشتر توسعه پیدا می‌کند. فشارش که می‌دهی، می‌رود در معادلات دیگری، تحریم که می‌کنی، این جامعه ایمانی... حالا بعدها خواهیم فهمید که شاید در تاریخ بنویسند کاش ما زودتر تحریم شده بودیم. همین امروزه با تمام این لک و لنگ و نک و ناله‌ای که هست و این‌جوری داریم می‌رویم، می‌بینید در بسیاری از ابعاد به واسطه همین جنگ، و همین تحریم‌ها... شما همین الان وقتی می‌نشینی جنگ ۸ ساله را نگاه می‌کنی، می‌بینی بسیاری از فوایدی که ما بعد از آن به دست آوردیم در جنگ به دست آوردیم. از تربیت نیروی انسانی گرفته تا مدل‌های مدیریتی تا رسیدن به خیلی از تکنولوژی‌ها تا بسیج‌های فلان تا تا تا، هزارتا از این‌ها. اصلا جنگ پایه بودن، و نه جنگ‌افروز بودن، خود قرآن که نگاه می‌کنید این‌قدر داستان‌ها را براساس فرآیند جنگ می‌گوید. می‌گوید به صورت واقعی یک جنگی به وجود می‌آید، بین جریان حق و باطل. و جریان حق این‌طوری پیدا می‌شود، پیدایش این‌گونه است و پیروزی‌اش این‌گونه. نه در این داستان‌ها، شما نگاه کنید یک حضرت مریمی وقتی که دارد رشد می‌کند، در مسیر رشدش، یک قدیسه عالم می‌شود متهم به بدترین چیز.

خدا مسیرش را حور دیگری می برد. آن جاست که می گوید «و هُزِّي إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا حَبِيًّا» این نخل خشک می بینید می شود رطبا جنیا. آن آتش افروخته بر ابراهیم می شود بردا و سلاما. در آن بیابان زیر پای اسماعیل چشمه زمزم می روید. این ها همه اش لثبت به فوادک. این جاست که شخص می فهمد آقا در زمانی که اتفاقا دارند فشار می دهند، آن جا نقطه فرج است. اتفاقا نگاه بکنید همین آیات این جا را. بقیت الله خیر لکم در همین آیات است، أليس الصبح بقريب در همین آیات است. آقا موعدهم الصبح، أليس الصبح بقريب؟ آقا موعدهم صبح است، صبح نزدیک نیست؟ صبح نزدیک می شود. ببینید صبح نزدیک می شود در این چیزها. ماجرای غیبت، ماجرای است که افضلیتی ایجاد می کند و تحریکی ایجاد می کند و تبدیل اوربیتالی ایجاد می کند، این جوری عرض بکنیم، در مومن و در جامعه ایمانی، قدرت و ظرفیت این کار را دارد. البته قدرت و ظرفیت این را هم دارد که یک عده را به حیرت و ضلالت و این ها وادار کند؛ که روایتش را دیدیم. حیرت و ضلالت برای همه نیست. روایتش را دیدیم: اگر فقدان حجت باعث می شد یک نفر گمراه می شد، به واسطه این قضیه، ما نمی گذاشتیم غایب شود حجت. آن روایتی که مربوط به این حوزه است بخوانم، درش نماز دارد، که چرا با پارامتر نماز دارد سنجیده می شود.

این جاست که ماجرای غیبت دارد شما را رشد می دهد و همه جامعه را دارد رشد می دهد و یک لطف بزرگ است. این جاست که به واسطه این که انسان در دولت باطل و بدون امام دیدنی... اتفاقا چون شما رفتید در لایه دیگری، امام در همان لایه دارد هدایت می کند. دیگر با جعلت فداک هدایت نمی کند. دارد بر اساس باطنی شما را هدایت می کند. و شما به یک فرج شخصی دارید دست پیدا می کنید. و جامعه دارد به یک فرج شخصی از این بُعدش دست پیدا می کند. این قضیه آن قدر عظیم بیان شده که برخی ها این سوال را کرده اند که آقا اگر این جوری است برای ظهور دعا نکنیم! یعنی این طرفی شده داستان. که حالا روایتش را می بینیم.

روایت کافی جلد ۱ صفحه ۳۳۳ روایت ۲. روایت ۱ را هم به مناسبتی دیدیم؛ أرضی ما یکون عنهم، راضی ترین حالت همین است. ادامه روایت ۱ را نگاه کنید. «قَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ لَا يَرْتَابُونَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَرْتَابُونَ مَا عَيَّبَ حُجَّتَهُ عَنْهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ». حالا روایت ۲ را بیاورید. در روایت ۲ دارد: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَيُّمَا أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ فِي السِّرِّ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الْمُسْتَتِرُ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ أَوْ الْعِبَادَةُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ وَ دَوْلَتِهِ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الظَّاهِرُ» ببینید من یک مفهوم دیگری را عرض کنم. ما یک بحث غیبت به معنای عام داریم. غیبت به معنای عام این است که امام در حالت دولت حق نیست، امام هست ولی امام مستتر است باز هم. به عبارتی از



آن حالت دولت حق، مثلاً فرض بفرمایید که پیغمبر، تا آن حالتی که غیبت به این معنایی که ما امروز درش هستیم، یک خط رسم کنید، این فضا به سمت غیبت است. لذا این وسط‌هایش هم غیبت است در لسان روایات. یعنی در همین فضا دیده شده. که مثلاً فرض کنید امام صادق (علیه‌السلام) هم به نوعی غایب است، مستتر در دولت باطل است. امام حق است، مستتر در دولت باطل. که آن موقع عده‌ای دور امام را گرفته‌اند. عده‌ای در آن حالت دور امام را گرفته‌اند. حالا شما همین الان با زمینه‌های علمی که دارید و تا حالا این بحث‌ها را شنیده‌اید، کسانی که دور امام را در آن زمان‌ها می‌گیرند، دور امام سجاد را آن زمانی می‌گیرند که ۲۰ نفر هم امام را دوست ندارند. کلاً این فضاها، فضاها مهم‌تری است یا یدخلون فی دین الله افواجا؟ یا در این فضاها می‌کنند که لایستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا. آن هم و کلاً وعد الله الحسنی دیگر. هرچه سخت‌تر، بهتر. همین! یعنی در آن زمان است که افضلیت وجود دارد. کسانی که دور امام را در آن زمان‌ها می‌گیرند. کسانی که اتفاق در این زمان‌ها می‌کنند. وگرنه یدخلون فی دین الله افواجا افضلیت‌ش می‌آید پایین. و کلاً وعد الله الحسنی است. نمی‌خواهم بگویم بد است. ولی چه افضل است؟ افضل آن وقتی است که کسی دور امام کاظم و امام صادق و این‌ها را در این زمان‌ها بگیرد. افضل این است که امروز کسانی سنگ امام زمان را به سینه بزنند. و اتفاقاً چون معادلاتشان رفته در معادلات دیگری، وقتی که دشمن آن‌ها را فشار می‌دهد، می‌بینید دارند ایران و سوریه و لبنان و یمن و این‌ها را تبدیل به یک جبهه واحد می‌کنند. این همان چیزی است که اتفاقاً خاصیت این دوره است. و می‌بینید همه‌چیز را با معادلات صد برابری و میلیون‌ها برابری و تاثیرات بی‌نهایت برابری... پس این مفهوم غیبت به معنای عام را داشته باشید. یک معنای دیگر هم حتماً می‌دانید، در جهت تذکر عرض می‌کنم. این که می‌گویند ثواب فلان چیز چند برابر می‌شود، این‌ها را یک سری قرارداد ندانید. این‌ها قرارداد نیست. این‌ها یک‌سری واقعیات و اقتضات است. که یعنی مثلاً می‌گویند ثواب جماعت این‌گونه می‌شود، یک‌هویی از ۱۰ نفر بیشتر شود، دیگر بی‌نهایت می‌شود، دیگر نمی‌شود نوشت، دیگر فلان و این‌ها، اقتضاتی است که این قضیه می‌تواند ایجاد کند. شما عملی که در یک دوره‌ای انجام می‌دهید، اقتضاء واقعی‌اش یک چیز دیگر است. اقتضاء واقعی‌اش یک امر بسیار برتر و بالاتر است. این را داشته باشید. به صورت یک‌سری قراردادها نبینید، به صورت یک وعده ندانید، که مثلاً گفته‌اند اگر این‌جور بکنی، این‌جور به شما می‌دهند دیگر. نه، در خود قرآن هم آن‌جایی که اعداد را تغییر می‌دهد، ملاک دارد که اعداد را تغییر می‌دهد.

مثلا می گوید «الآن خَفَّ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا» ضعف گرفتدتان، شما صبر ندارید، بعد معادلات مدلش عوض می شود.

این جا دارد که وقتی سوال می کند کدام افضل است؛ عبادت در سر، یعنی شما با امامید، امام مستتر در دولت باطل. یا عبادت در ظهور حق با امام ظاهر. ظاهرش بهتر است یا باطنش؟ «فَقَالَ يَا عَمَّارُ الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَ اللَّهُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ» ببینید عزیزان کسانی به اعتقاد شما از جریان مجالس امام حسین بیشتر بهره برده اند که در دوره رضاخان باید از این کوچه در آن کوچه می رفتند قایم می شدند که بروند در یک زیرزمینی یک مجلس امام حسین برگزار می کردند، یا الان که دیگر ۱۰ هزار نفر ۱۰ هزار نفر می گویند دیگر وارد نشوید درها را ببندیم؟ کدام؟ دقت کنید، این حرف مهمی است. آن ها بودند که عملا مثل نماز صف اول که می گویند جا دارد کسی برایش شمشیر بزند، چرا؟ به خاطر این که تمام ارتباط با صف های بعدی به واسطه صف اول است. این ها می آیند در صف اول قرار می گیرند. یعنی تمام بهره هایی که ما امروزه از مجالس اباعبدالله می بریم، به خاطر همان کورسو و آب باریکه ای است که یک عده ای زمان رضاخان نگه داشتند. آن ها در تمام ثواب های ما شریکند. آن ها ر صف اول جنگیدند. این هایی که با امام مستتر بوده اند، می گوید «فَقَالَ يَا عَمَّارُ الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَ اللَّهُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ وَ كَذَلِكَ وَ اللَّهُ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ تَحْوُفُكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ حَالِ الْهُدْنَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ذِكْرُهُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ» ببینید عبادت باید باشد، در سر باید باشد، با امام باید باشد، این ها قیود است. یعنی انسان با امام باید باشد. تخوف باید باشد. یعنی آن جایی که بهجهت معلوم است که خوفی هست و دیگر دارند این ها را فشار می دهند، دارند محکوم می کنند و دارند تحریم می کنند و دارند فلان می کنند، این معلوم است بالاتر از دولت حق است. «وَ لَيْسَتِ الْعِبَادَةُ مَعَ الْخَوْفِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ مِثْلَ الْعِبَادَةِ وَ الْأَمْنِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ» عبادت با خوف در دولت باطل، معلوم است مثل آن جا نیست. «وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ» چرا یک هو می روند سراغ نماز؟ چون که اساسا نماز یک چنین ویژگی دارد. اصلا هی با شاخص های نماز مقایسه می شود، یا با شاخص های حج، اگر نگاه کنید در روایات، با شاخص نماز و شاخص حج خیلی این چیزها بیان می شود، به خاطر ویژگی هایی که در این ها هست. که من یک نمونه اش را الان در شما نشان دادم. که اصلا فرض کنید فضای نماز را برای کنترل خیلی از همین ها در نظر گرفتند. شما نگاه کنید آن «حَافِظُوا عَلَي الصَّلَاةِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ»، دو آیه ای که این جا آمده، شما اگر ندانید از قبل، نمی توانید حدس بزنید در کجای قرآن آمده. این آیه وسط آیات مربوط به طلاق آمده. یعنی این دو

آیه را شما جدا کنید، اصلاً این آیات قشنگ به هم چسبیده. آن جا یک‌هوی می‌گوید «حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَاةِ وَ الصَّلَاةَ الْوُسْطَى». این همان است که می‌گویم ویژگی‌های خاص قانون‌های الهی است. یعنی کنترل بحث طلاق را از بحث نماز می‌گذارد آن مرکزش، که آن را درستش کند. شما سر را یک‌جای دیگر بند کن، سر را به نماز بند کن، به جای ایییییین همه تکنیک‌های روانشناسی. این ویژگی است که شما اتفاقاً بنشین روی جایی که به عقل هیچ بنب بشری نرسد. که آقا من کنترل بحث ارتباطات اجتماعی را با نماز می‌کنم، کنترل بحث طلاق و خانواده را با نماز می‌کنم. خیلی غیر علمی به نظر می‌آید، درست است؟ کنترل بحث جنگ با دشمن را من با نماز می‌کنم. «وَاَعْلَمُوا أَنَّ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ الْيَوْمَ صَلَاةً فَرِيضَةً فِي جَمَاعَةٍ مُسْتَبْرٍ بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَفْتِهَا» کسی که صلوۀ، صلی، فریضه در جاعت، ببینید یعنی فریضه را در جماعت، این نکته نماز جماعت است، که دارد بحث جماعت می‌کند به خاطر همین است، در وقتش هم این کار را انجام دهد. ببینید حرکت در وقت، نه حرکت خارج وقت. یعنی اتفاقاً یک‌جوری نکنی که آن تخوف نباشد و بگذاریم فعلاً برود جلو و این حالت خوفش برطرف شود و فلان و این‌ها. نه، «فِي وَفْتِهَا فَأَمَّهَا» نه، قشنگ پر و پیمان، کنار امام حق، در دولت باطل، مستتراً. ولی حرکت‌ها در وقت و بتمامه، درست. این‌جوری که برداری همین‌جوری یک کار رفع تکلیفی دربیاری نه‌ها! این‌جوری نه. «كَتَبَ اللَّهُ لَهُ خَمْسِينَ صَلَاةً فَرِيضَةً فِي جَمَاعَةٍ» این به اندازه ۵۰ تا، می‌دانید وقتی می‌گوید این به اندازه ۵۰ تا، زاویه‌ای ایجاد می‌شود برای این که عمل بعدی هم باز دوباره ۵۰ تا، همین‌طور ۵۰، ۵۰، ۵۰، تازه عددهایش هم لزوماً عددهای چیز نیست. این‌جوری نیست که کلاً شما ۵۰ برابری. و این اقتضاء در این دوره وجود دارد که اصلاً... خود روایت ادامه‌اش را بعداً می‌بینید. در روایت دارد «رَعَّبْتَنِي فِي الْعَمَلِ وَ حَشَّنْتَنِي عَلَيْهِ» مرا تحریک کردی بروم عمل انجام دهم، من تحریک شدم بروم عمل انجام دهم دیگر. چون گفتم این‌جاست که جای عمل مومنانه اتفاقاً در دوره غیبت گر می‌گیرد. و باید شخص برود دنبال عمل مومنانه و آثار و برکات این عمل و ارتباط روحی که با امام زمان برقرار می‌کند، شخصی و اجتماعی. این‌جاست که یک‌هوی می‌بینید که اَليس الصبح بقريب؟ فضای فشار و اضطراب، و از آن طرف صبح و فرج. این قاعده در کار چیز. که حالا این روایت باید همین‌جوری ادامه دهیم. دارای چیز است. شما نگاه کنید همین تکه‌اش، «وَاللَّهُ رَعَّبْتَنِي فِي الْعَمَلِ وَ حَشَّنْتَنِي عَلَيْهِ» شما مرا اصلاً ترغیب کردی. و بیچاره کسی است که در این دوره عمل نکند. و خوش به سعادت کسی که در این دوره به عمل دینی بپردازد. آثارش خیلی با آثار متداول فرق دارد.